

قوس و قزح خیال در شعر منوچهری

چکیده

منوچهری دامغانی چکامه سرای جوان طبع جوان نای قرن پنجم، ستاره‌ای درخشان در گستره ادب و ادبیات فارسی است. پرورش اندیشه و احساس او در رنگین کمان با تراوت طبیعت همراه با ذوق سرشار و دانش‌ورزی هنری و عقلی، او را در میان هم‌تایان، بی‌همتا نموده است، جاندار انگاری و انتخاب الفاظ پویا همراه با خردنگرشی در طبیعت و زندگی، شعر او را پویا، متحرک و پر جنب و جوش نموده است، نیز لطافت طبع و دانستگی و خیال‌انگیزی موزون لفظ و معنی، و آراسته نمودن کلام با ماندگی‌های رنگارنگ و زیبا پروری‌های شعری چونان صهبای عطرآگینی، دل را سرشار از مستی و خالی از اندوه می‌کند؛ همچنین او چونان عاشقی، عشق را در همه مظاهر طبیعت چون خورشید، ماه، گل، پرند، میوه و ... جاری می‌کند علاوه بر آن که تناسبی که او بین تمام اجزای طبیعت برقرار می‌کند الهام‌بخش وحدت در عالم کثرت است؛ همه این دل‌انگیزی‌ها، ژرفایی با شکوه به کلام وی بخشیده است؛ نیز صمیمیت و

صداقت کلام، شعر شاعر طبیعت‌گرای شادکام شادالحان را زیبا و تابناک
جلوه داده است.

واژه‌های کلیدی:

جاندارانگاری و پویایی، ماندگی و زیباپروزی، عشق، وحدت در عین کثرت، شادی و
شادخواری، تفکر ختیمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بر سر هر شاخساری مرغکی

بر زبان هر یکی بسمِ الهی

۱۴۹/۵

منوچهری شاعر توانمند و چیره دستِ قرن پنجم و از جمله سرآمدان سبک خراسانی است. در این وجیزه برآنیم به بررسی برخی از ویژگیهای زبانی و بیانی وی بپردازیم:

منوچهری، شاعرِ طبیعت گراست و اصولاً در دوره‌های قبل از زندگی صنعتی و ماشینی، طبیعتِ بکر حضور گسترده در شعر شاعران دارد و با توجه به این که «توصیف» در شعر شاعران سبک خراسانی جایی گسترده دارد، توصیفِ طبیعت و جلوه‌های رنگارنگ آن هم جای خود را در این عرصه باز نموده، به گونه‌ای که گاه وقتی در فضای شعرِ شاعر قرار می‌گیریم، می‌توانیم آن مناظر را که اکنون محدود به باغهای ویلایی محصور در ابعاد اندک شده، پیش چشم خود مجسم کنیم و لذت شعرِ شاعر و احساس او را از بهشتِ زمینی درک کنیم و گاه بر ناظم آن آفرین بگویم که رسانهای قوی برای ایجاد حسّ مشترک بوده و با اندیشه و قلم خود توانسته ما را به قرنها پیش سیر دهد و احساس مشابه‌ای را در ما به وجود آورد و بدین گونه، ناظم این لطافتها و اعجاز های عالم خلقت اکنون هم در عرصهٔ زندگی، مانند ما حیات دارد و ما صدای تپش قلب او را از ژرفای شعرِ پرطنین او حس می‌کنیم. در اینجا شیوهٔ بیانِ احساس و اندیشهٔ ابوالنجم، احمد بن قوص، در طبیعت سرشار از آراستگی و تالوؤ شعر وی - از چند زاویه - بررسی می‌شود:

موسیقی کلام

زبان و قدرت بیان منوچهری از سویی با موسیقی کلام و تلفیق الفاظ برای ایجاد وزنی پرطنین، نیز شور و نشاط و روح‌انگیزی شعر وی ارتباط دارد، بدین ترتیب انسان احساس صمیمیتی با شعر و شاعر می‌کند و گاه آن چنان شور و شتابی در وزن و لفظ

می‌یابد که شور و نشاط غزلیات شمس در ذهنش متبادر می‌شود. بی‌شک مولوی به شیوه شعر منوچهری توجه داشته است:

چون تو بگیری شراب مرغ سماعت کند لاله سلامت کند، ژالسه وداعت کند
از سمن و مشک و بید، باغ شراعت کند وز گل سرخ و سپید شاخ صواعق کند

۱۸۱/۵

این ابیات مقایسه شود با:

باغ سلام می‌کند، سرو قیام می‌کند سبزه پیاده می‌رود، غنچه سواره می‌رسد

دانشم

علاوه بر آن هماهنگی صوتی و آهنگین حروف، مثلاً «س» و «ش» قابل ملاحظه است.

توصیف و مضمون سازی

از نمونه‌های بارز زبان و قدرت بیان منوچهری نیز می‌توان از توصیف و مضمون سازی وی نام برد:

آن قطره باران بین از ابر چکیده گشته سر هر برگ ازان قطره گهر بار
آویخته چون ریشه دستارچه سبز سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار

۴۳/۵

در جای دیگر وی برای هیأت ظاهری پرندگان، مضمون آفرینی می‌کند:

کبک پوشیده به تن پیرهن خنر کبود کرده با قیر مسلسل دویر پیرهن
پوپویک پیکی، نامه زده اندر سرخویش نامه گه باز کند گه شکند بر شکنا
فاخته راست به کردار یکی لعبرگرت در فکنده به گلو حلقه مشکین رستا

۱/۵

نگاه تیزبین شاعر، حتی از ناخن کودک شیر خواره در سرمای سخت زمستان در تصویر سازی، بهره گرفته است:

برگ بنفشه، چون بنِ ناخن شده کبود در دست شیر خواره به سرمای زمهریر

۴۸/۵

اگرچه پیش‌تر از او هم شاعران به این نوع تصویرگری ظریف و لطیف توجه نموده‌اند، ولی دقت شگفت منوچهری در توجه به طبیعت و تیز بینی شاعرانه او را کمتر کسی از شاعران دارد.

آن گلی کش ساق از مینای سبز بر سرش بر، سیم و زر آمیخته
ناخن حورست گویی گردگرد دیده باز از میانش انگیخته

طاهر بن فضل چغانی، شرح...، ص ۱۷۰

در بیتی شاعرا بیان اهمیت گل و تأثیر آن در روح و روان انسان، به مضمون آفرینی می‌پردازد:

از فروغ گل اگر اهرمن آید بر تو از پیری باز نمانی دورخ اهرمن

۱/۵

جاندارانگاری

از دیگر خصیصه‌های نشاط آفرین شعر منوچهری «جاندارانگاری» است؛ از نظر وی در تمام اجزای طبیعت گل، میوه، درخت، پرنده، صور فلکی و حتی جام می، روح و جان بشر موج می‌زند:

از قهقهه قنینه چومنی فرو کنی کبک دری بخندد، شبگیر تا ضحی

۱۳۴/۵

و ابر با آب مژه که تعبیری بدیع از اشک است، صهبای حیات به طبیعت می‌بخشد:

ابر به آب مژه در روی کشت گل به مل و مل به گل اندر سرشت

۱۶۲/۵

رعد و باد هم تازیانه زن و غاشیه کش شده‌اند:

مقرعه زن گشت رعد، مقرعه او دُر خش غاشیه کش گشت باد، غاشیه او دیم

و در توصیف گل خجسته گوید:

جنیید سر خجسته نتواند برگردن کوهش ز پُر عطری

۱۱۷/۵

و یا در توصیف لاله:

در لاله زار، لاله نَعمانِ سرخ روی خالی ز مشک و غالیه بر خد کند همی

۱۳۶/۵

و شب زنده داری کبک به جهت دانش اندوزی اوست گویی این، توصیفی از خود شاعر است که:

کبک چون طالب علمست و درین نیست شکی مسأله خواند تا بگذرد از شب، سه یکی

۱۸۹/۵

در توصیف درختان گوید:

دیرانند پنداری به باغ اندر، درختان را ورقها پُر ز صورتها، قلمها پُر ز زیورها

۳/۵

و یا پرندگان که فالگویند:

بسان فالگویانند مرغان بر درختان را نهاده پیش خویش اندر پر از تصویر، دفترها

(همان)

گاه پرندگان و گیاهان هم نوا با صبا در توصیف یک تناسب زمانی، بهشت این جهانی را می آفرینند:

مرغ دل انگیز گشت، باد سمن بیز گشت بلبل شب خیز گشت کبک گلو بر گشاد

۱۷/۵

این گونه تصویرها، زنده و پویا و متحرک است و روح خواننده را با زیر و بم تصویرها، به حرکت و جنبش در می آورد. منوچهری حتی برای قوس و قزح و گل، لباسی متناسب می دوزد و می پوشاند:

ثوب عَنابی گشته سلب قوس قزح سُنَدَس رومی گشته سلب یاسمن

۲/۵

که نوعی، انسان‌انگاری شگفت برای ارکان طبیعت، تصویر می‌کند. از همین نمونه:
 رعد تیره زنت، برق کمند افگن است وقت طرب کردنت، می خور، کت نوش باد
 ۱۷/۵

یا:

انگور سیاهست و چوماهست و عجب نیست زیرا که سیاهی صفت ماه روانست
 ۱۳/۵

در بیت ذیل شاعر با واژه «آمدن» و «آوردن» و اسناد آنها به نموده‌های جنبش و شور آفرینی چون بهار و گل، پویایی در کلام ایجاد نموده است:

نوبهار آمد و آورد گل و یاسمن باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا

۱/۵

«در مقایسه شعر منوچهری با شعر شاعران هم عصرش به نظر می‌رسد افعال شعر منوچهری، اغلب فعلهای کاربردی و دینامیکی است و فعلهای ساکن در شعر او منحصر به «است» و «شد» است» (محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱۰۲-۱۰۰) اما منوچهری با تردستی، با انتخاب الفاظ پویا و متحرک، این تحرک و جنبش را در الفاظ ایستایی چون «است» و «شد» هم، ایجاد نموده است؛ مانند: الفاظ «پویدن» و «جستن» در نمونه ذیل:

هر کجا پویی ز مینا خرمنی است هر کجا جویی ز دینا خرگهی

۱۴۹/۵

عشق

او به طبیعت و اصولاً به زمین و زمینیان عشق می‌ورزد، اگر چه عشق او زمینی است ولی صداقت او در بیان و شوق وی به زندگی و طبیعت، شعر او را آسمانی کرده است:
 باغ معشوقه بُد و عاشق او بوده سحاب خفته معشوق و عاشق شده مهجور و مُصاب
 عاشق از غریت باز آمده با چشم پر آب دوستگان را به سرشک مژه برکرد از خواب

دوستگان دست بر آورده بترید نقاب از پس پرده برون آمد با روی چوماه

آب حیوان زدو چشمش بدوید و بچکید تا برست از دل و از دیده معشوق گیاه

۱۹۰/۵

و گاه این عشق در گل و درخت، جاری و ساری می شود:

آمد به باغ نرگس چون عاشق دژم وز عشق پیلگوش در آورده سر به خم

۱۸۳/۵

و یا

عاشق شده ست نرگس تازه به کودکی تا هم به کودکی قد او شد چو قد پیر

۴۰/۵

نرگس چون دلبرست سرش همه چشم سرو چو معشوقه ایست تنش همه قد

۲۲/۵

همچنین تالّوی موج عشق را در ماه و خورشید هم می بینیم:

همچنین ماه دو، سر از بر بالینش یافت گه و ناگاه چنین دل بدرید و بشکافت

عاشق از دور بدید و بدوید و بشکافت تا دل و دیده و تا تنش از و گرم بیافت

تا که خورشید فراز آمد و بر دوست بیافت بشدش کالبد از تابش خورشید تباه

۱۹۰/۵

تصویر عشق خورشید و ماه به دختران رز هم بدیع (۱۹۷/۵) است.

همچنین گردش در طبیعت و دیدار گلها او را به یاد چشمان و زلف محبوب

می اندازد:

از نرگس طری و بنفشه حسد برد کان هست از دو چشم و دو زلف بتش نشان

۱۸۵/۵

و این عشق در صور فلکی هم نشانی دارد:

شده شعرانش چو دو چشم مجنون شده فرقدانش چو دو خسته لیلی

۱۳۲/۵

اگر چه مضمون عشق در طبیعت در شعر شاعران عصر رودکی دیده می‌شود:

مگر چشم مجنون به ابراندر است که گل رنگ رخسار لیلی گرفت

رابعه قزداری، شرح ... ص ۷۴

یا:

آبی مگر چو من زغم عشق، زرد گشت وز شاخ همچو چوک بیاویخت خویشتن

بهرامی سرخسی (اوایل ق ۵)، شرح... ص ۴۱

ولی در شعر منوچهری این ویژگی با تار و پود کلام وی آمیخته شده است.

شقایقهای عشق انگیز پیشاپیش طاووسان بسان قطره های قیر باریده بر اخگرها

۳/۵

تناسب رنگ شقایق با آتش و شعله‌ور کردن محبت و دوستی که از نماد شقایق ایجاد رابطه می‌کند، ترجمان احساس شاعر است.

مانندسازی

استعاره و بیش از آن تشبیه با ابعادی وسیع، در چشم انداز گسترده شعر او حضوری پر رنگ دارد به گونه‌ای که قدرت بیان اعجاز‌آمیز و تلفیق بی‌همتای آمیختگی عناصر جدا از هم در عالم آفرینش، در دست، دل و اندیشه او، انسان را به تحسین برمی‌انگیزد، در بسیاری از تصویرها و توصیفها او برای یک مشبّه، چندین مشبّه به، می‌آفریند. یک موضوع بهانه ایست برای بیان ذوق و استعداد و توانایی او در بیان جلوه‌های گوناگون. در بسیاری از تشبیه‌ها، یا دو طرف تشبیه مرکب است و یا برای یک مشبّه مفرد، چندین مشبّه به مرکب می‌آورد:

آتش و دود چو دنبال یکی طاووس که براندرده به طرف دم اوقار بود

وان شررگویی طاووس به گرد دم خویش لؤلؤ خسرده فتالیده به منقار بود

۳۰/۵

بر سر هر نرگسی ماهی تمام شش ستاره بر کنار هر تهمی
یا چو سیم اندوده شش ماه بدیع حلقه حلقه گرد زرده دهی

۱۴۹/۵

و گاه تشبیه خود را به گونه مشروط، مرکب می آورد تا برجستگی مشبه را به انسان
بنمایاند:

نرگس تازه چو چاه ذقنی شد به مثل گبر بود چاه ز دینار و زقره ذقنا
چونکه زرین قدحی بر کف سیمین صمنی یا درخشنده چراغی به میان پرنایا

۱/۵

او جهان را به پیشه‌وری تشبیه می کند که هر فصل، شغلی و پیشه‌ای، پیشه کرده است:

جهان ما چو یکی زود سیر پیشه ورست چهار پیشه کند هر یکی به دیگری
به روزگار زمستان کنادت سیمگری به روزگار خیزران کنادت خشت پزی
به روزگار خزان زرگری کند شب و روز به روزگار بهاران کنادت رنگرزی
گنادت پیشه خویش اندرو همی کج و راست پدید نیست ورا هیچ راستی و کژی

۱۲۹/۵

اگر چه زر و سیم و انواع سنگهای قیمتی در شعر منوچهری در تشبیه و توصیف
جای گسترده دارد که برگرفته از محیط درباری شاعر است ولی بیان توصیفاتی چون
رنگرزی، خشت پزی و ... نشان آنست که او از محیط اجتماع و جامعه هم چندان به
دور نیست و با فرهنگ عصر خود هم پیوندی دارد.

منوچهری گاه گلها، گیاهان و میوه ها را به سنگهای رنگین قیمتی مانند می کند که
در دوره ما بیش از حقیقت، گویا نامی و نشانی از آن مانده است:

نارنج چو دو کف سیمین ترارو هر دو زر سرخ طلای کرده برونسو

۱۵۳/۵

و گاه صور فلکی هم به قطعه‌های گهر مانند شده است که می تواند نشانی از زندگی
مرقه او باشد:

شده ژهره مانند یا قوت سرخی شده مشتری همچو بیجاده لعلی

۱۳۲/۵

بدین ترتیب گاه منوچهری در تشبیه‌های خود برای مشبّه، مشبّه‌های زیبا می‌آورد و بدین ترتیب نوعی برجستگی در کلام ایجاد می‌کند:

نرگس بسان چرخ به شش پره آسیا آن چرخ آسیا که ستون ژمردین کنی
چرخش ز زر زرد کنی وانگهی درو دندانۀ بلسورین گردش فسرو کنی

۱۴۳/د

در تصویر آفرینی دیگر، شاعر به گونه‌ای بدیع، آسمان را به تخته نرد مانند می‌کند و برد و باخت انسان را در قمار زندگی از این ماندگی در ذهن انسان نقش می‌زند:

فلک همچو پیروزه گون تخته نردی ز مرجانش مَهره، ز گلوگوش خصلی

۱۳۲/د

وی در تشبیه‌های خود، گاه نوعی عکس معنایی می‌آورد که سبب برجستگی کلام و به نوعی آفرینش اسلوب حکیمی ظریف می‌شود:

شیر دهدشان به پای مادر آژیر کودک دیدی کجا به پای خورد شیر؟

۱۷۴/د

نیز:

بوستان گویی بُتخانه فرخار شده ست مرغکان چون شمن و گلبنکان چون وئنا
بر کف پای شمن بوسه داده وئنش کی وئن بوسه دهد بر کف پای شمن؟

۱/د

در این تعبیر بدیع جای عاشق و معشوق عوض می‌شود.

در تشبیه عجیب و بدیع ماندگی شب به زنی زنگی که هر شب کودکی سپید گون به دنیا می‌آورد، که این امری خلاف واقع است، توجه انسان را به عالم، آفرینش و اعجاز‌های خلقت معطوف می‌کند. بدین ترتیب که طلوع ماه در هر شب که هر بار نوعی تولد است اگر چه مانند بسیاری از پدیده‌های اعجاب‌انگیز خلقت است که بسیاری از انسان‌ها بی تفاوت از کنار آن عبور می‌کنند ولی شاعر لطیف طبع و لطیف ذوق را شوری انگیزخته است:

شبی گیسو فروهشته به دامن پلاسین معجر و قیرینه گرزن

بکردار زنی زنگی که هر شب بزاید کودکی بلغاری آن زن
کنون شویش بمرد و گشت فرتوت از آن فرزند زادن شد سترون

۸۶/د

و باز در تشبیهی دیگر، مشبه را به مشبه‌به مانند می‌کند ولی مشبه را به گونه‌ای غیر طبیعی و به شیوه تصویری جلوه می‌دهد و بدین ترتیب اعجاز آفرینش خداوندی را به شیوه‌ای دیگر می‌بینیم:

انگور به کردار زنی غالیه رنگست و او را شکمی همچو یکی غالیه دانست
اندر شکمش هست یکی جان و سه تا دل وین هر سه دل اوز سه پاره سُخوانست
گویند که حیوان را جان باشد در دل و او را سُخوانی دل و جانست و روانست

۱۳/د

و پس از آن قصه طرفه‌تری را بیان می‌کند و مقایسه‌ای بین انگور و حضرت مریم (ع) قرار می‌دهد که خود نوعی ترک ادب شرعی است:

بی شوی شد آبتن چون مریم عمران وین قصه بسی طرفه تر و خوشتر از آنست
زیرا که گر آبتن مریم به دهان شد این دختر رزانه لبست و نه دهانست
آبتنی دختر عمران به پسر بود آبتنی دختر انگور به جانست

(همان)

و نتیجه آن که:

آن روح خداوند همه خلق جهان بود وین راح خداوند همه خلق جهانست

(همان)

و باز برای تصویرهایی که به نوعی الهام‌بخش ناراحتی و رنج شاعر هستند، مشبه‌به نامطلوب و ناخوشایند در نظر می‌گیرد:

هنگامی که شاعر در حین سفر در بیابان، اسیر برف و باران جانگزا می‌شود، در منظومه خود، سیلهای بارانی را به مارهای پلید و خبیث تشبیه می‌کند:

ز صحرا، سیلهای برخاست هر سو دراز آهنگ و پیچان وزمین کن
چو هنگام عزایم زی معسّم به تک خیزند نمعبانان ریمن

۸۷/د

در سفری دیگر هنگام جدایی از محبوب، مرکب او چون دیوی جلوه گریز که نشانی از فراق یار دارد:

چو برگشت از من آن معشوقِ معشوق نهادم صابری را سنگ بر دل

نجیب خویش را دیدم به یک سو چو دیوی دست و پا اندر سلاسل

۶۵-۶۶/د

گاه با عوض نمودن جای مشبّه با مشبّه به، عکس زیبایی ایجاد می‌شود:

شم اسب در دشت مانند ماهی شده ماه بر چرخ مانند نعلی

۱۳۲/د

چون قوس قزح برگِ رزان رنگ برنگند در قوس قزح، خوشه انگور گمانست

۱۳/د

و از سویی دیگر راه باغ، کهکشانی است که تا میکده خیال شاعر را روشنایی بخشیده است:

از بس که در این راه رز انگور کشانند این راه رز ایدون چوره کهکشانت

گاه آوردن الفاظی غریب و نامأنوس در این تشبیهات (که خود نشانی از عربی دانسی،

اختر شناسی و...) مضمون شعر او را پیچیده نموده است:

گردی بر آبی بیخته، زراز ترنج انگیخته خوشه ز تاک آویخته، مانند سعد الأخیه

۱۰۱/د

* سعد الاخیه: منزل بیست و پنجم از منازل قمر است و آن چهار ستاره است بر ذراع ساکب الماء الیمینی (ف. باز یافته‌های ادبی)

یا به تقلید از شعرای عرب می‌سراید:

غرابا مزین بیشتر زین نعفا که مهجور کردی مرا از عشقا

۶/د

تقدّس بخشیدن به مظاهر طبیعت

تقدّس بخشیدن به مظاهر طبیعت، یکی دیگر از شگردهایی است که کلام منوچهری را جذاب و دلنشین نموده است، خواه از روی اعتقاد باشد و خواه به جهت طبع لطیف شاعر که به هر مضمون، بهر تصویر آفرینی جدید دست می‌آویزد:

بوستان چون مسجد و شاخ بنفشه در رکوع فاخته چون مؤذن و آواز او بانگ نماز
۵۵/د

نرگس همی رکوع کند در میان باغ زیرا که کرد فاخته بر سرو مؤذنی

۱۴۳/د

در توصیفی دیگر آورده است:

به قدح بلبله را سر به سجود آور زود که همی بلبل بر سرو کند بانگ نماز

۵۱/د

همان گونه که شهید بلخی به نشان صفای دوستی و علاقه به محبوب، به او جنبه تقدّس می‌بخشد:

ترا سلامت باد ای گل بهار و بهشت که سوی قبله رویت نماز خوانندی

شرح ...، ص ۳۶

شاد خواری و بی‌دردی شاعر، او را به پی‌پروایی در تصویر آفرینی، با بهره‌گیری از اصطلاحات خاص دینی می‌کشاند، به گمان او بانگ خروس مؤذن می‌خوارگانست:

آمد بانگ خروس مؤذن می‌خوارگان صبح نخستین نمود روی به نظارگان

۱۷۹/د

و گاه از اصطلاحات برای صداقت دوستی خود تمسک می‌جوید:

بسان چاه زمزمست چشم من که کعبه وحوش شد سرای او

۹۳/د

وی با آوردن تصویرهای مذهبی، اخلاص خود را در طبع طبیعت دوستی نیز به نمایش می‌گذارد:

زرد گل بیمار گردد، فاخته بیمار پرس یاسمین ابدال گردد، نُردما زائر شود

۳۱/۵

گلها و پرندگان در القای اندیشه و احساس شاعر سهمی بسزا دارند:

زمین محرابِ داوودست از بس سبزه پنداری گشاده مرغکان بر شاخ چون داوود حنجرها

۳/۵

شاعر بی درد شادکام شادخوار، حتی از تصویر «عاشورایی» برای هنر شعر آفرینی مدد گرفته است:

قمری هزار نوحه کند بر سر چنار چون اهل شیعه بر سر اصحاب نینوی

۱۳۴/۵

وحدت در عین کثرت

اصولاً جلوه‌های طبیعت تقریباً در تمام دیوان منوچهری بررسته است و بدین جهت است که «از ممیّزات و خصائص کلام او همانا برجستگی و روانی و تراوت است» (شبلی، ج ۱، ۱۴۸) و البته همانطور که علامه شبلی و دیگران افزوده‌اند، این روانی با معیارهایی دیگر مانند موسیقی کلام، دلفریبی تشبیهات، استعارات و... کامل می‌شود و شعر او را ممتاز می‌کند. این امر مورد حسد شاعران هم دوره او – که سن و سالی بیشتر از او داشته‌اند – قرار گرفته است، منوچهری این موضوع را در قصیده‌ای زیبا، چنین بیان می‌کند:

حاسدم گوید که ما پیریم و تو بُزناتری نیست با پیران به دانش مردم برناقرین

گر به پیری دانش بد گوهران افزون شدی روسیه تر نیستی هر روز ابلیس لعین
شعر من ماء معین و شعر تو ماء حمیم کس خورد ماء حمیمی تا بود ماء معین

۹۰/۵

همچنین، منوچهری معتقد است که پروردن شعر مانند پرورش جنین است و آن کسی در شعر سرآمد است که بتواند این دوران را با مهارت و هوشیاری سپری کند:

شعر ناگفتن به از شعری که گوئی نادرست بیچّه نازادن به از شش ماهه بفکندن جنین
۹۱/۵

بدین ترتیب اکنون که قرن‌ها از آن هنگام و هنگامه گذشته است او را چون نابغه ای در عرصه ادب می نمایاند: مثلاً «موضوع بهار که برای شعرای ایرانی موضوعی است عام و همگی در اطراف آن سخن فرسایی کرده اما هیچکدام به خوبی منوچهری از عهده برنیاوده‌اند، او مانند سایر شعرا اکتفا به گل و بلبل تنها نکرده بلکه درخت و شاخ و برگ و میوه و تمام پرندگان و جانوران را هم توصیف کرده و آنچه از مناظر قدرت و مظاهر طبیعت بوده، همه را با بیان سحرآمیزی در رشته نظم در آورده است.» (شلی، ج ۱، ۱۵۱) در توصیفی که منوچهری از فصل بهار دارد، آسمان و زمین را در لطافت به هم پیوند می‌زند و اتحاد بین این عناصر طبیعت ایجاد می‌کند:

آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود میخ آن خیمه ستاک سمن و نسترنا

۱/۵

استادی و تبخّر منوچهری در موسیقی کلام و انتخاب الفاظ مناسب، گاه انسان را به وجد می‌آورد؛ مثلاً کلمهٔ خیمه از لحاظ لفظی قابل تأمل است، با قلب این کلمه، میخ در آغاز مصراع دیگر به دست می‌آید و تناسب و آرایه‌های آن هم قابل توجه است که در سطرهای آینده از آن صحبت خواهد شد. در نمونه ذیل شاعر با عوض نمودن جای مشبه با مشبه‌به سروش وار پیوند زمین را با آسمان بیان می‌کند:

سَم اسب در دشت مانند ماهی شده ماه بر چرخ مانند نعلی

۱۳۲/۵

گاه او صور فلکی را به درخت و نظایر آن تشبیه می‌کند:

شده نسر واقع! بسان سه بیضه شده نسر طایر چنان شاخ نعلی

۱۳۲/۵

و یا تشبیه به انگور و همچنین به سنگهای اصیل:

«عوایده» چو بیک خوشه انگور زَرین و یا چون مرصع به یاقوتِ رطلی

۱۳۲/۵

و اگر چه در شعر هم عصران او چون فرخی (←دیوان، در صفت داغگاه، ص ۱۷۶) هم این وحدت بین زمین و آسمان را می‌توان دریافت، پیشتر از آنها در شعر شاعرانی چون فیروز مشرقی دیده می‌شود:

هست پروین چو دسته نرگس همچو نباتِ نعش رنگینان

شرح احوال ...، ص ۲۰

و یا لبیبی شاعر دارد:

هوا اندوده رخساره به دوده سپهر آراسته چهره به گوهر
گمان بردی که باد اندر پراکند به روی سبز دریا، برگِ عبهر

گنج باز یافته، ص ۱۲

این گونه تصویرها، اگر چه در زمان خود، بدیع و شگفت بوده‌اند، ولی پویایی و تحرک لازم را ندارند، هر چند زیبا و تازه‌اند، ولی در شعر منوچهری، حرکت و جنبش بیشتر است.

در توصیفی دیگر، منوچهری از ماه و مشتری به گونه‌ی استعاره، گل و گیاه را اراده کرده است:

خاک پنداری به ماه و مشتری آبستست مرغ پنداری که هست اندر گلستان، شیر خوار

۳۶/۵

و باز، گلها را به اجرام آسمانی مانند نموده است:

نرگس چون ماه در میان نریسا لاله چو اندر کسوف گوشه فرقد

۲۲/۵

همچنین با تناسبی که بین اجزای دو بیت ذیل مشاهده می‌شود، نوعی وحدت به ذهن انسان خطور می‌کند:

ابر سیاه چون حبشی دایه‌ای شده است باران چو شیر و لاله ستان کودکی به شیر
گر شیر خواره لاله ستانست پس چرا چون شیر خواره بلبل کو برزند صغیر؟

۴۸/۵

مجموعه این کثرت تصویر سازی، وحدتی شگفت به شعر بخشیده است و آن طبیعت جاندار و انسان نماست، چنان که شاعر گلها را با طبیعت زنده که روحبخش و جانفزا است، پیوند زده است، همانند گل با پرنده:

سمنِ سرخِ بسانِ دولبِ طوطی نر که زبانش بود از زرزده در دهن

۱۴/د

زیبا پروری

درّ و گوهرِ ترفندهای شعری چون واج‌آرایی، مراعات نظیر، تلمیح، جناس، تضاد، جاندارانگاری، حسن تعلیل، جمع و تقسیم، لفّ و نشر، ایهام، ایهام تناسب، عکس، متناقض‌نما، مذهب کلامی و ... که در شعر وی تعبیه شده است علاوه بر زیبایی ظاهری، غور و تأملی بیشتر به کلام بخشیده است:

هم گوهر تن داری هم گهر نیست مشکست هر آنجا که بود آهوی تاتار

۴۴/د

علاوه بر حسن تعلیل زیبای آن، تشبیه مضمّر، لفّ و نشر، واج‌آرایی، مراعات نظیر، ایهام و تشبیه بلیغ، ارسال مثل و مذهب کلامی آن قابل توجه است.

نوبهار از خوید و گل آراست گیتی رنگ رنگ ارغوانی گشت خاک و پرنیانی گشت سنگ
گل شکفت و لاله بنمود از نقابِ سرخ روی آن ز عنبر بُرد بوی و این ز گوهر برد رنگ

۶۴/د

علاوه بر واج‌آرایی و مراعات نظیر، جاندارانگاری همراه با لفّ و نشر و تقسیم، محیطی رنگین‌دانشین آفریده است.

ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بدو چون چشم بیژن

۸۶/د

دُم هر طوطیکی چون ورقِ سوسنِ تر باز چون دسته سوسنِ دُم هر طاووسی

۱۳۰/د

در نمونه ذیل علاوه بر مراعات نظیر، جناس بین دو لفظ موسی و موسیچه و تلمیح آن و تکرار نحوی و تقسیم، بزرگ نمایی، جاندارانگاری، واج آرایی و کنایه مورد نظر است:

گلئین به گهر خیره کند کسری را موسیچه همی بانگ کند موسی را
 قمری به مژه درون کند شعری را مُدهد به سر اندرون زند تیر خدنگ

۱۷۱/د

همچنین جاندارانگاری آرایه زیبای جمع و تقسیم و آرایه تصدیر در بیت ذیل، آنها را برجسته نموده است:

همه کسار پر زلفین معشوقان و پر دیده همه زلفین ز سنبلها همه دیده ز عیبرها
 در تضاد مطرح در نمونه ذیل، شاعر اهمیت تأثیر گل و بوستان را در روح و جسم انسان ذکر می‌کند:

از فروغ گل اگر اهرمن آید بر تو از پیری باز ندانی دورخ اهرمن

۱/د

منوچهری مستط چهارم و نهم - مطرح در دیوان - را به گونه‌ای بدیع و قابل توجه همراه با نوعی تجاهل عارف شروع نموده که خود نوعی آرایه ادبی محسوب می‌شود و سبب ایجاد کنجکاوای زیبایی در کلام شده است و آن آوردن بند آغازین به گونه سؤال است:

بوستانبانا امروز به بوستان دیده‌ای؟ زیر آن گلئین چون سبز عمارت شده‌ای؟
 آستین بر زده‌ای دست به گل بر زده‌ای؟ غنچه‌ای چند از او تازه و تر بر چیده‌ای؟
 دسته‌ها بسته به شادی بر ما آمده‌ای؟ تا نشان آری ما را ز دل افروز بهار؟

۱۶۸/د

همین گونه در مستط نهم با مطلع:

بوستانبانا! حال و خبر بوستان چیست؟ و ندرین بوستان چندین طرب بوستان چیست؟

۱۸۹/د

سؤال و جوابهای بوستان بان با دختر رَز در خمریه‌های منوچهری هم دل‌انگیز و مطلوبست و در نوع خود بدیع، اگر چه تقلیدی است از شعر عرب، همان‌گونه که پیمودن دشت و کوه و گریه بر ربیع و اطلال و دمن نیز به تقلید از شعر تازیان است. از

آنجا که شاعر با محیط اطراف خود پیوستگی و وابستگی تنگاتنگ دارد، گاه همان طور که محیط دربار غزنویان در ستیز و جدال با داخل و خارج از مرزهاست و اصولاً این صفت ویژه ترکانست، جنگ و عناصر آن در شعر منوچهری و هم عصرانش جایی وسیع دارد. در قصیده ذیل تصویر بهار، رنگ میدان جنگ به خود گرفته است:

بر لشکر زمستان، نوروز نامدار کرده ست رای تاختن و قصد کارزار

از ارغوان کمر کنم از ضیمران زره از نارون پیساده و از ناروان سوار
قوس قزح کمان کنم از شاخ بید تر از برگ لاله، رایت و از برق، ذوالفقار
از ابر پیل سازم و از باد پیلبان وز بانگ رعد آینه پیل بی شمار

۳۹/۵

«پیداست که منوچهری از حوزه دل‌بسنگیهای ممدوح سخن می‌گوید و این زمینه شعر درباری در عصر غزنویان و سلاجقه گسترش بیشتری می‌آید». (محمد رضا شفیعی کدکنی، ۱۴۲)

و این ویژگی در شعر شاعران طلایه‌دار و شاعران عصر رودکی هم به روشنی دیده می‌شود:
اسپ است و سلاح است مرا بزمگه و باغ تیر است و کمان است مرا لاله و سوسن

منتصر سامانی، شرح...، ص ۲۰۷

در بیت ذیل، شاعر از اسطوره حماسی برای تصویر سازی غزل استفاده کرده است:

گویی کمند رستمی است آن دوزلف او از بوستان گرفته گل سرخ را اسیر

منجیک ترمذی، شرح...، ص ۲۳۰

در این مضمون‌سازی‌ها، گاه منوچهری از دلاوران اسطوره‌ها و حماسه نیز بهره گرفته است اگرچه ممدوح خود را از آن دلاوران اسطوره‌ای و شاهنامه فردوسی برتر می‌بیند.

نتیجه

منوچهری با تسلط بر کلام و تلفیق فصاحت و بلاغت کلام - که خود مرهون هوشیاری، موسیقی، معانی و بیان، آرایه‌های ادبی و آشنایی به علوم و فنون است - با

ژرف نگری از هر پدیده ساده و ظریف، کم مایه یا عمیق برای تصویر آفرینی مدد می‌جوید و به راستی هوشیاری و دقت نظر وی همراه با شادی و نشاط ذرون و برون، کلام وی را سرشار از تحرک، تراوت و شادابی نموده است. دربار شاد و بی‌درد غزنویان، جوانی و شادابی شاعر و روح پر جنبش و تحرک او، او را با باده و باده گساری چنان ترکیب کرده است که می‌سراید:

ای باده فدای تو همه جان و تن من / کز بیخ بکندی ز دل من خزان من

آزاده رفیقان من! من چو بمیرم / از سرخترین باده بشوید تن من
از دانه انگور بسازید خنسوطم / وز برگ رز سبز، ردا و کفن من
در سایه رز اندر، گوری بکنیدم / تا نیکترین جایی باشد وطن من
گر روز قیامت برد ایزد به بهشتم / جوی می پُر خواهم از ذوالمین من

۷۸/۵

ولی در همین شاد خواری، گاهی به این فلسفه - خیام وار - دست می‌یابد که جهان «خواب و باد» است و «بودنی»، خواهد «بود».

تریاق بزرگست و شفای همه غمها / نزدیک خردمندان می رالقب اینست

۱۶/۵

نیز:

چه خواهی دگر، خوش بزی و خوش بخور / آنده فردا مبر، گیتی خوابست و باد
رفته و فرمودنی، مانده و فرسودنی / بود همه بودنی، کلک فرو ایستاد
می خورکت بادنوش، بر سمن و پیلگوش / روز زش و رام و جوش، روز خور و ماه و باد

۱۷/۵

همان گونه که این نوع نگرش را در افکار رابعه بنت کعب قرداری هم می‌بینیم:

قدح گیر چندی و دینی مگیر / که بدبخت شد آنکه دینی گرفت

شرح ... ص ۷۴

منابع و مآخذ

- ۱- اشرفزاده، رضا، (۱۳۸۶) فرهنگ بازیافته‌های ادبی از متون پیشین، مشهد، چاپ اول.
- ۲- دبیرسیاکی، محمد، (۲۵۳۵) گنج باز یافته، بخش نخست، تهران، انتشارات اشرفی، چاپ دوم.
- ۳- شبلی نعمانی، (۱۳۶۸) شعر العجم، تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، دنیای کتاب، چاپ سوم.
- ۴- شفیع‌کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، زمینه اجتماعی شعر فارسی، تهران، نشر اختران، نشر زمانه، چاپ اول.
- ۵- فرّخی سیستانی، (۱۳۶۳)، دیوان اشعار، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاکی، کتابفروشی زوّار، چاپ سوم.
- ۶- مدّبری محمود، (۱۳۷۰)، شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرنهای (۳-۴-۵ هـ . ق)، نشر بانوس
- ۷- منوچهری دامغانی، (۱۳۷۰)، دیوان اشعار، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاکی، تهران، انتشارات زوّار، چاپ اول.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی